روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ - نمابر: ۸۸۶۷۷۴۶۹
توزیع: شرکت نوآوران جهان‌رسانه ایرسا - تلفن: ۸۸۸۲۲۳۹۰
امور فنی، آتلیه و لیتوگرافی: روزنامه شرق
چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۷ - ۶۶۸۲۲۳۴۶

روزنامه شرق

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۰۰۵ ■ شماره ۸۱ دوره جدید ■ سه‌شنبه ۱۵ تیر ۱۳۸۹ ■ ۲۳ رجب ۱۴۳۱ ■ ۶ جولای ۲۰۱۰

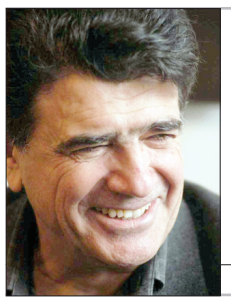

کنسرت شجریان در برج میلاد قطعی می‌شود

اجرای کنسرت محمدرضا شجریان همراه با گروه شهناز به سرپرستی مجید درخشانی در چهار شب در سالن همایش‌های برج میلاد قطعی شده است اما منتظر صدور مجوز از سوی ارشاد هستیم. مدیر برنامه‌های شجریان با اعلام این خبر گفت: «ایشان محبوبیت زیادی در بین مردم دارند و اجرای کنسرت یکی از راه‌های برقراری ارتباط با مردم هنردوست است. از این رو قرار بر این شد تا کنسرت گروه شهناز در چهار شب برگزار شود. در این کنسرت آثار جدید گروه شهناز روی صحنه می‌رود. پس از این اجرا یک برنامه در شیراز خواهیم داشت و مجدداً سه شب دیگر این گروه در تهران به اجرای برنامه می‌پردازد.

تهران: اذان ظهر ۱۳:۰۹ اذان مغرب ۲۰:۴۵ اذان صبح فردا ۴:۱۰ طلوع آفتاب ۵:۵۵

آخر

شب‌های روشن

فیلمساز باید در قبال نقد متواضع باشد

فرزاد موتمن

هفته گذشته در همین ستون از تاریخچه نقد در ایران گفتیم و اینکه بسیاری از منتقدان قدیمی ما دچار بحران روشنفکری شده‌اند و دست از قلم کشیده‌اند. آنچه باعث شده منتقدان نقد را کنار بگذارند و رابطه متقابل منتقد و فیلمساز موضوع یادداشت این هفته است.

بحران روشنفکری باعث شد عده‌ای از منتقدان فیلم، نقدنویسی را کنار بگذارند یا لااقل نوشتن درباره فیلم‌های ایرانی را کنار بگذارند. منتقدانی هم که باقی ماندند، لحن گزنده، مهاجم، برخورنده و اهانت‌آمیزی را پیش گرفتند. گاهی احساس می‌کنم منتقد می‌خواهد فیلمساز را زیر پای خود له کند. همه اینها باعث شد نقد فیلم در ایران هیچ‌گاه به شکل یک حرفه درنیاید. در جامعه ایرانی همان‌طور که روشنفکری برد ندارد و جایگاه خود را نیافته، نقد فیلم هم به عنوان حرفه جای خود را پیدا نکرده. اگر نقد فیلم در ایران حرفه بود، منتقدان ما باید از راه نقد زندگی می‌گذراندند و امرار معاش می‌کردند. اما نگاهی به منتقدان بیندازید؛ آنها یا اساساً حرفه‌های دیگری دارند مثلاً پزشک، وکیل، روانپزشک، کارمند قوه قضائیه، مترجم و... هستند یا اگر روزنامه‌نگار هستند هزینه زندگی‌شان را از طریق تمرکز در حیطه‌های دیگر روزنامه‌نگاری به دست می‌آورند در حالی که منتقد تنها باید روی نقد فیلم تمرکز کند. او فقط باید فیلم ببیند و بخواند و ترجمه کند و بنویسد و از همین طریق هم زندگی بگذراند. متاسفانه در کشور ما نقد فیلم آنقدر خواننده ندارد که رویش سرمایه‌گذاری شود و بودجه‌ای به آن اختصاص پیدا کند. همین باعث می‌شود ما در این رابطه دچار تناقض شویم. ما منتقد داریم اما منتقد حرفه‌ای پیدا نمی‌کنیم. بعضی چیزها می‌توانند منتقد را بی‌اعتبار کنند.

اول: آشنایی و دوستی با فیلمسازان و آدم‌های سینما است. هر چقدر منتقدان از فیلمسازان و صنعت سینما دورتر باشند، منتقدان بهتری هستند. آشنایی، معاشرت و دوست‌شدن عواقبی دارد که تاثیری به‌شدت مخرب بر کار منتقد می‌گذارد. من شنیده‌ام در برخی روزنامه‌ها و مجلات معتبر بین‌المللی با منتقدان قرارداد منعقد می‌شود که در طول زندگی حرفه‌ای‌شان در هالیوود زندگی نکنند و دعوت فیلمسازان را به شام و ناهار یا مسافرت قبول نکنند.

دوم: پافشاری کردن و طرفداری از یک فیلمساز به طور دائم و مستمر. همه می‌دانیم هر فیلمسازی اثر خوب یا بد دارد پس اگر منتقد فیلم بد فیلمساز را هم خوب ببیند، خودش را بی‌اعتبار می‌کند.

سوم: لحن منتقد ممکن است او را بی‌اعتبار کند. لحن عصبی، لحن پرخاشگر، لحن آزاردهنده و لحن خصوصی منتقد، او را بی‌اعتبار می‌کند. متاسفانه این روزها گاهی منتقدان به جای نقد فیلم راجع به علایق شخصی خودشان صحبت می‌کنند؛ اینکه طرفدار چه تیمی هستند، از چه کالباسی بدشان می‌آید و چه خواننده‌ای را دوست دارند در یادداشت‌هایشان مطرح می‌شود.

چهارم: دعواها و درگیری‌های خصوصی منتقدان با یک فیلمساز و همکار اعتبار منتقد را خدشه‌دار می‌کند.

پنجم: بعضی منتقدان با اثر خودشان سهل‌انگارانه برخورد می‌کنند و اطلاعات غلط می‌دهند. بی‌دقتی و سهل‌انگاری هم از نکاتی است که به اعتبار منتقدان ضربه می‌زند.

ششم: هر نقدی از یک ساختمان و بافت تشکیل شده است. منتقد باید معماری مناسبی برای نقدش داشته باشد.

هفتم: منتقد نباید درگیر کار عملی شود. او باید تصمیم خودش را بگیرد و انتخاب کند و اگر وارد صنعت سینما شد، نقد فیلم را کنار بگذارد.

هشتم: من معتقدم منتقد باید کاملاً مستقل عمل کند. حتی صنف منتقدان نباید جزء صنوف خانه سینما باشد بلکه اگر آنها بخشی از انجمن‌ها و صنوف روزنامه‌نگاران باشند و هیچ تاثیری از صنعت سینما نگیرند، می‌توانند بهتر عمل کنند.

نهم: لعنت به منتقدی که اطلاعاتش را از اینترنت کسب می‌کند چون این روزها همه به اینترنت و سایت‌های خبری خارجی دسترسی دارند و خودشان می‌توانند این کار را بکنند.

دهم: لعنت به منتقدی که مطالب خارجی را ترجمه می‌کند و به اسم نقد خودش به مخاطب می‌دهد. مخاطب می‌خواهد منتقد دنیای خودش را برای او بازگو کند نه هیچ کس دیگر را.

بحث دیگری که در اینجا مطرح می‌شود، این است که وظیفه فیلمساز در تبادل نقد فیلم چیست؟

در همین ۲۰ سال اخیر چند مورد شکایت فیلمسازان از منتقدان مطرح شده است. در بسیاری از مصاحبه‌های مطبوعاتی می‌خوانیم که کارگردانان می‌گویند نظر منتقدان برای ما اهمیت ندارد یا بعضی فیلمسازان که روی فیلم‌های تجاری متمرکز هستند، می‌گویند ما برای مردم فیلم می‌سازیم نه منتقدان.

بسیاری از فیلمسازان روشنفکر ما می‌گویند منتقدان ما به اندازه کافی باسواد نیستند و حق اظهارنظر ندارند.

به نظر من فیلمسازی که به منتقد اهانت می‌کند، به منتقد پرخاش می‌کند، فیلمسازی که از منتقد شکایت می‌کند، فیلمسازی که برای هر مطلب کوچکی در روزنامه توضیح می‌نویسد، خودش را بی‌اعتبار می‌کند. ذات نقد فیلم تلخ و گزنده است. اما بخشی از ویژگی و کیفیت حرفه‌ای کارگردان تحمل کردن نقد است. فیلمساز همیشه باید در قبال نقد متواضع باشد نه اینکه همیشه نقد را بپذیرد. او می‌تواند مخالف یا موافق منتقد باشد اما باید یادش باشد که در مقابل نقد مثبت خیلی کلاهش را بالا نیندازد و در مقابل نقد منفی هم خیلی عصبی نشود.

اگر بخشی از چیزهایی که در این یادداشت آمد، چه از طرف منتقد و چه از طرف فیلمساز رعایت شود، نقدنویسی دوباره می‌تواند پا بگیرد و اثرگذار شود. راستش در سال‌های اخیر ما کمتر نقد خوب خوانده‌ایم و بیشتر نقدهایمان با جنجال و باندبازی و حاشیه‌سازی و رفیق‌بازی همراه بوده‌است. من فکر می‌کنم نقدنویسی در ایران به یک خانه‌تکانی اساسی احتیاج دارد همان طور که سینما هم به یک تحول اساسی احتیاج دارد.

یاد: «نصر حامد ابوزید» اسلام‌شناس برجسته مصری درگذشت

فیلسوفی که کمر بنیادگرایی را شکست

امیلی امرایی

«نصر حامد ابوزید» اسلام‌پژوه در ۶۴ سالگی درگذشت. او بیش از یک دهه بود که یکی از کوچک‌ترین شهرهای اروپا را برای زندگی در کنار همسرش انتخاب کرده بود، اما حضور این فیلسوف برجسته در شهر دانشجویی «لایدن» و تدریس او در دانشگاه سبب شد دانشگاه لایدن در مدت کوتاهی تبدیل به یکی از برجسته‌ترین دانشگاه‌های هلند و اروپا در زمینه اسلام‌پژوهی شود و شورای علمی دایره‌المعارف قرآن کریم را با همکاری انتشارات «بریل» اداره کند. خبرگزاری الجزیره خبر داد حامد ابوزید از دو هفته پیش به دلیل بیماری و عمل جراحی در بیمارستان بستری بود و ظهر دوشنبه بر اثر التهاب مغزی فوت کرد. مصر و فتواهای مفتی‌های رادیکالش در این سال‌ها همیشه سروصداهای بسیاری به پا کرده است، اما فتوایی که گریبان «حامد ابوزید» و خانواده‌اش را گرفت، از خبرساز‌ترین‌ها بود، آنچنان که نام او در میانه دهه ۹۰ تا هفته‌ها در صدر اخبار رفت و دیروز بیشتر روزنامه‌های هلندی و خبرگزاری‌های انگلیسی‌زبان پس از مخابره خبر فوت این اسلام‌شناس به آن فتوای عجیب اشاره کردند. آگوست ۱۹۹۲ چند تن از استادان دانشگاه الازهر و امام جماعت مسجد «عمروعاص» قاهره به دلیل مخالفت با مقاله‌های روشنگرانه و تفسیرهای او از «ابن عربی» و نگاه عربی به قرآن کریم با تسلیم دادخواستی به دادگاه شهر جیزه، خواهان جدایی وی از همسرش به دلیل ارتداد شدند. عاقبت دادگاه استیناف قاهره به ارتداد و جدایی حکم کرد. در این میان سازمان «الجهاد» به رهبری ایمن الظواهری دستیار اول بن لادن فتوای قتل او را صادر کرد و از آن پس ابوزید، مدتی در مراقبت پلیس مصر فعالیت‌های خود را ادامه داد و سرانجام به دانشگاه لایدن هلند رفت. دادگاه استیناف چند سال بعد دکتر ابتهال احمد کمال یونس استاد زبان فرانسه در دانشکده ادبیات دانشگاه قاهره را به عنوان همسر او پذیرفت. اما این رای همچنان به عنوان یکی از عجیب‌ترین حکم‌های کشورهای اسلامی در برخورد با اندیشمندان به یاد ماند.ابوزید مسلمانی بود با اعتقادات دینی عمیق و در تحلیل‌های خود از قرآن می‌کوشید متن کتاب دینی را در انطباق با وضعیت حاکم بر عصر پیدایش قرآن تفسیر کند. او معتقد بود بدون داشتن دانش در مورد پس‌زمینه‌های تاریخی قرآن، نمی‌توان آن را فهمید و به آن عمل کرد؛ در واقع او در ۱۰ سال گذشته در دایره‌المعارف قرآن کریم مشغول بررسی این پس زمینه‌های تاریخی بود. او معتقد است اسلام نه‌تنها یک دین، بلکه یک تمدن عظیم است که باید آن را درک کرد و اجازه نداد که اسلام تبدیل به آن چیزی شود که این روزها بنیادگرایان مذهبی در پی آن هستند. ابوزید می‌گوید عناصر سازنده تفکر او عناصر موجود در واقعیت و فضای مصر آن روزگار بوده است و آثار اسلامگرایانی چون سیدقطب، عباس محمود عقاد و طه حسین در شکل‌گیری تفکر او بسیار اثرگذار بوده‌اند. از مهم‌ترین کتاب‌های حامد ابوزید «مفهوم النص» است که مباحث رایج علوم قرآنی را از منظری تازه و با نگرش و ذهنیت امروزی مورد مطالعه قرار داده است. کتاب‌های «چنین گفت ابن عربی»، «دایره‌های ترس» (قرائتی در گفتمان زن)، «نقد گفتمان دینی»، «معنای متن» و «رویکرد عقلانی در تفسیر قرآن» از او در ایران منتشر شده است. دانشگاه لایدن هلند خبر داده است این دانشگاه به دلیل درگذشت یکی از برجسته‌ترین استادانش عزادار است.

آخرین پیشنهاد: کتاب‌های جومپا لاهیری، همینگوی و اگزوپری

شبیه دغدغه‌های خودمان

فرخنده آقایی

«به کسی مربوط نیست» نوشته جومپا لاهیری با ترجمه گلی امامی را به تازگی خوانده‌ام. جومپا لاهیری در داستان‌هایش به خانواده، عشق‌ها، علایق و روابطی که در مجموعه‌ای از سنت‌ها، باورها و در عین حال محدودیت‌ها شکل می‌گیرد، می‌پردازد. دغدغه‌های شخصیت‌های داستانی او شبیه دغدغه‌های ماست و این باعث می‌شود ما در قصه‌های او فرهنگ خودمان را ببینیم. جومپا لاهیری ساده و سرراست می‌نویسد. او در روابط خانوادگی عمیق می‌شود و وجه جدیدی از زندگی انسان‌ها را روایت می‌کند. اگر جومپا لاهیری به جای قصه نوشتن همه این وجوه جدید انسانی را در مقالاتی می‌نوشت شاید ما با یکسری یادداشت‌های خشک و کسل‌کننده سر و کار داشتیم اما سادگی و شیرینی روایت‌هایش که بیشتر خانوادگی، عاطفی و بازگشت به ریشه‌های قومی و فرهنگی را نشان می‌دهد تاثیرگذار است و ما را با جهانی نو آشنا می‌کند. مجموعه داستان «به کسی مربوط نیست» که با ترجمه خانم امامی توسط نشر چشمه چاپ شده است پیشتر با عنوان «خاک غریب» توسط امیرمهدی حقیقت ترجمه شده و نشر ماهی آن را منتشر کرده بود. من «خاک غریب» را نخوانده‌ام اما شنیده‌ام این کتاب هم از ترجمه خوبی برخوردار است. این را از این جهت می‌گویم که به تازگی و با خواندن کتاب «پیرمرد و دریا» اثر ارنست همینگوی به اهمیت ترجمه پی برده‌ام. چند وقت پیش این کتاب را به زبان اصلی می‌خواندم. برایم جالب بود که نسخه‌های ترجمه‌شده آن را مرور کنم. به همین دلیل دو ترجمه «پیرمرد و دریا» را خوانده‌ام. هم ترجمه نجف دریابندری از این داستان را که انتشارات خوارزمی به چاپ رسانده و هم ترجمه نازی عظیما که توسط انتشارات امیرکبیر چاپ شده است. مقایسه ترجمه‌ها نشان داد که مترجم نقش بسیار مهمی در موفقیت یا عدم موفقیت کتاب دارد. پیشتر کتاب «خلبان جنگ» نوشته سنت اگزوپری را می‌خواندم. نمی‌خواهم نامی از مترجم کتاب ببرم اما در طول مطالعه متوجه شدم کتاب دشواری‌هایی دارد و اشکال از ترجمه کتاب است. ترجمه نقش مهمی در انتقال آنچه نویسنده می‌خواهد بیان کند، دارد. خواندن کتاب‌های ارنست همینگوی به خصوص کتاب «پیرمرد و دریا» یکی از پیشنهادات من به اهل مطالعه است. با اینکه سال‌های زیادی از مرگ این نویسنده می‌گذرد زاویه دید او نسبت به زندگی و ارزش‌هایی که در ذهن داشته هرگز کهنه نشده است. من کتاب‌های همینگوی را فقط برای اینکه به شگردها و ترفندهای او برای جذب مخاطب و تاثیرگذاری قصه پی ببرم، نمی‌خوانم بلکه به عنوان یک خواننده از دریچه نگاه او به زندگی و زاویه دید او نسبت به مسائل مختلف لذت می‌برم. خواندن «خلبان جنگ» که از آن نام بردم نیز خالی از لطف نیست. سنت اگزوپری در این کتاب به تشریح و کالبدشکافی جنگ و تاثیر آن در انسان‌ها و آسیب‌هایی که به زندگی‌ها می‌زند، می‌پردازد. گاهی داستان‌ها فقط به خاطر تکنیک‌های داستان‌نویسی مهم نیستند و آنچه آنها را مهم، تاثیرگذار و جذاب می‌کند جهان‌بینی نویسنده است. اگر بخواهم این موضوع را سرلوحه توصیه‌ها و پیشنهادهایمان قرار بدهم باید بگویم کتاب‌های جومپا لاهیری، ارنست همینگوی و سنت اگزوپری را از دست ندهید. اگر بخواهم سراغ داستان‌نویسان خودمان بروم مجموعه داستان «بماند» نوشته بهناز علیپور را پیشنهاد می‌کنم. این کتاب مجموعه ۹ داستان است که توسط نشر چشمه به چاپ رسیده است. کتاب بهناز علیپور را از آن جهت توصیه می‌کنم که او یکی از معدود نویسندگان نسل جوان است که در کتابش سهل‌انگاری کمتر دیده می‌شود. او با آگاهی و دقت می‌نویسد و مشخص است که برای کارهایش وقت می‌گذارد. داستان‌های بهناز علیپور موضوعات عاطفی زنان جست‌وجوگر را روایت می‌کند. او به زندگی زنانی می‌پردازد که از سنت‌ها و محدودیت‌ها گریزان هستند.

گزارش آخر: ادامه کشمکش‌های معاونت سینمایی و صنوف

طرح ساماندهی اکران متوقف شد

شیما شهرابی

«به خوبی مطلع هستم با چه دغدغه و مشکلات و رایزنی‌های متعدد در تلاش هستید نسبت به امر ساماندهی اکران گام‌های مثبتی بردارید ولی گویا بعضی به جای قدرشناسی و پاسداشت این تلاش‌ها، هیچ ماموریتی به جز متهم کردن و تقابل با مدیران جدید سینمایی برای خود نمی‌شناسند؛ شاه‌نشین‌هایی که از کنج عافیت و فضای امن شغلی خود تنها درصدد هستند زخم‌های ناشی از شکست‌های سیاسی خود را با مرهمی از جنس نقدهای آتشین و کورکورانه درمان کنند.» این جملات بخشی از نامه جواد شمقدری به علیرضا سجادپور است. یک روز پس از انتشار نامه کانون کارگردانان به معاونت سینمایی و هشدار نسبت به وقایع اخیر سینما، جواد شمقدری در نامه‌ای به مدیرکل اداره نظارت و ارزشیابی، خواستار تعویق طرح ساماندهی اکران شد. لحن قهرآمیز و همراه با گلایه نامه نشان می‌دهد که هشدارهای کانون کارگردانان به معاونت سینمایی باعث نوشته شدن این نامه شده است. گرچه سجادپور در گفت‌وگو با «شرق» می‌گوید: «ما نامه‌ای را که به نام کانون کارگردانان منتشر شد به صورت نامه شخصی آقای کرم‌پور ارزیابی کردیم و تصور نمی‌کنیم نظرات کانون کارگردانان این باشد.» شمقدری در بخش دیگری از این نامه خطاب به سجادپور آورده است: «جناب آقای سجادپور، مسوولیت‌های سنگینی پیش روی ماست. نجات سینمای ایران که سال‌هاست در کمند صاحبان زر و زور و تزویر گرفتار آمده و رو به اضمحلال است وظیفه اصلی ماست. بنابراین تا زمانی که در امر اصلاح و ساماندهی حوزه اکران و نمایش نشانه‌های مثبتی مبنی بر مشارکت جدی و عزم صادقانه مشاهده نکردید، این اقدامات به تعویق بیفتد.» مهدی کرم‌پور سخنگوی کانون کارگردانان به نمایندگی از کانون کارگردانان در نامه‌ای نسبت به سیاست‌های معاونت سینمایی وزارت ارشاد انتقاد کرد. این در حالی است که وقتی صنوف مختلف سینمایی به معاونت سینمایی نامه نوشتند و خواستار انجام وظیفه در برابر خانه سینما شدند کانون کارگردانان تنها صنفی بود که پای آن نامه را امضا نکرد و این موضوع باعث شد شائبه همسویی آنها با معاونت سینمایی شکل بگیرد. اما نوشتن این نامه این شائبه را از بین برد. رئیس سابق شورای صنفی نمایش در بخشی از نامه کانون کارگردانان آورده است: « بر سربرگ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که در اول هر سال به دفاتر و اصناف اعلام می‌شود، ۱۲ سال است عبارت «اکران در سینماهای کشور آزاد است» به عنوان پیش‌فرض هر اساسنامه، آیین‌نامه و دستورالعملی مفروض است. طرح جدول زمان‌بندی اکران که مخالف نص صریح مقدمه این آیین‌نامه است، غیرقانونی، حرکتی رو به عقب و بازگشت به آزموده‌ای است که سال‌ها تجربه و کارشناسی را زیر سوال می‌برد.» اما علیرضا سجادپور در گفت‌وگو با «شرق» می‌گوید: «قرار بود با طرح ساماندهی اکران، جدول اکران را به طور کامل تحت نظارت معاونت سینمایی قرار دهیم تا آن را از ساز و کار تصادفی که براساس مبادلات و مناسبات درونی صورت می‌گیرد خارج سازیم. اما به دستور آقای شمقدری قرار شد تا همدلی لازم را میان اهالی سینما نبینیم، این کار را انجام ندهیم. به همین دلیل من هم تا اطلاع ثانوی ترمز دستی طرح ساماندهی اکران را کشیده‌ام.» او در پاسخ به سوال ما درباره اینکه آیا این کار مغایر با قانون نیست، می‌گوید: «به هیچ‌وجه، اداره نظارت بدون استناد به قانون کاری را انجام نمی‌دهد. ضمن اینکه باید بگوییم ما به تشخیص خودمان این طرح را تا اطلاع ثانوی متوقف کرده‌ایم.» همه این کشمکش‌ها در شرایطی صورت می‌گیرد که خبرآنلاین گزارش می‌دهد که تعداد تماشاگران سینمای ایران و مقایسه آن با سایر کشورها نشان می‌دهد سینمای ایران در آسیا در میان کشورهای صاحب سینما آخرین رتبه را در اختیار دارد. باید دید آقای شمقدری که چندی پیش از رتبه ۱۲ سینمای ایران در عرصه بین‌المللی خبر داد چه چاره‌ای می‌اندیشد.

آخرین پیشنهاد: «افسانه‌های ایتالیایی» نوشته ایتالو کالوینو

سیری در دنیای رویاها و ممکن‌ها

احمد پوری

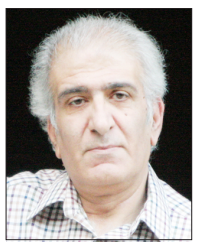

اگر در کودکی کتابخوان بوده‌اید و حتماً به ضرورت سن کتاب‌های قصه و افسانه‌ای خوانده‌اید، خوب می‌دانید که هنوز لذت پرواز با بال خیال به سرزمین‌هایی که شبیه سرزمین ما نیستند و در آنها هر چه آرزو داریم به زیباترین شکلی به وقوع می‌پیوندد، را زیر دندان دارید. برای من بازخوانی و مراجعه به آنها، در زنگ تفریح لحظات پرشتاب زندگی، درنگ کردن و با آنها سری به دنیای فانتزی زدن هنوز هم در سال‌های پایانی دهه ۵۰ عمر فریبا و شیرین است.این روزها کتاب «افسانه‌های ایتالیایی» را با گردآوری نویسنده بزرگ معاصر ایتالو کالوینو که در سال ۱۹۸۵ از دنیا رفت، در دست دارم. این کتاب را روانشاد محسن ابراهیم ترجمه کرده و نشر مرکز آن را چاپ کرده است. هر بار با مراجعه به آن چند افسانه کوتاه از آن را می‌خوانم و بار دیگر حتی برای لحظه‌ای هم که شده در دنیای رویاها و ممکن‌ها سیری می‌کنم.این کتاب را به همه آنهایی که از رخت بربستن فانتزی از ادبیات امروز دل خوشی ندارند و دنبال دریچه‌ای هستند برای نفس کشیدن و لحظه‌ای دور بودن از چهره در سرکه شسته زندگی پرملال، توصیه می‌کنم.

ضدپیشنهاد: کتاب نخوانید، فوتبال ببینید

تماشای یک کتاب مصور هیجان‌انگیز

سیاوش خداشناس

در شرایطی که پیشنهاد فوتبال ندیدن به یک شعار روشنفکرانه تبدیل شده است، به واقع این یک ضدپیشنهاد واقعی است که کتاب خواندن را در وقت بازی‌ها رها کنید و به تماشای فوتبال بنشینید. جام جهانی ۲۰۱۰ به معنای واقعی یک جام جهانی تمام‌عیار است؛ جام جهانی‌ای که برخلاف دوره‌های قبلی پیش‌بینی‌ها محلی از اعراب ندارد. ایتالیا به‌رغم قهرمانی جهان در دوره قبل، در قعر جدول می‌ماند و به مرحله بعد راه نمی‌یابد، آرژانتین و انگلیس پرمدعا برخلاف نظر کارشناسان به جمع چهار تیم راه نیافتند و دیگر برزیل، فینالیست از پیش تعیین‌شده به حساب نمی‌آید. جام جهانی ۲۰۱۰ یک جام ضدستاره است، جام ضدقهرمان‌سالاری، جامی که ستاره‌های میلیاردی در مقابل جوانان بی‌ادعا و پرتلاش زانو می‌زنند، جامی که خلاق‌ترین بازیکن جهان بدون هیچ گلی جام جهانی را ترک می‌کند و گران‌قیمت‌ترین بازیکنان جهان جز غرور کاذب چیزی بروز نمی‌دهند.جامی که غنایی‌های بااراده امریکا را در هم می‌شکنند تا حداقل در یک نبرد پیروز میدان باشند و باعث شادی فراموش‌شده مردم خود شوند. جامی که چینی‌ها در مقام برادری جور نبود تماشاگران کره شمالی را می‌کشند و یکپارچه تیم کره را تشویق می‌کنند تا کره‌ای‌ها نبود هموطنان خود را احساس نکنند. جامی که آفریقای جنوبی ثابت کرد در سایه اراده ملی می‌تواند همپای ابرقدرت‌های اقتصادی و سیاسی جهان میزبان قابلی برای جام جهانی باشد. جامی که اسپانیا در کنار مستعمره پیشین خود پاراگوئه می‌ایستد و دست رفاقت می‌دهند و شعار ضداستعمار و ضدنژادپرستی سر می‌دهند. جام جهانی، تنها تماشای یک ورزش نیست، کتابی خلاصه است از تقابل قهرمان و ضدقهرمان، استعمار و مستعمره، اشک‌ها و لبخندها، فقر و ثروت و نمادی است از برابری و برادری و اراده و اتحاد. پس شاید بهتر آن باشد زمان را از دست ندهیم و به تماشای واپسین ورق‌های این کتاب مصور بنشینیم.

یادداشت آخر: روشنفکر ترک مهمان ارامنه ایران

نسل‌کشی ارامنه برای ترک‌ها مهم‌تر است تا برای ارامنه

روبرت صافاریان

تانر آکچام یکی از نخستین روشنفکران و جامعه‌شناسان ترک که از دولت ترکیه خواست نسل‌کشی ارامنه را به رسمیت بشناسد،اوایل تیرماه به دعوت کمیته برگزاری نودو پنجمین سالگرد قتل عام ارامنه شورای خلیفه‌گری تهران، به ایران آمد. مناسبت حضور آکچام در تهران رونمایی ترجمه فارسی کتاب« اقدام شرم‌آور» او بود، که مراسمش عصر همان روز در باشگاه ارامنه تهران برگزار شد. باری، همه می‌دانند که در اوایل سده گذشته، در سال‌های جنگ جهانی نخست، صدها هزار تن از ارامنه شرق آناتولی به زور از محل سکونت خود به طرف جنوب، به سوی صحاری خاورمیانه رانده شدند و اکثریت آنها یا در اثر گرسنگی و بیماری کشته شدند یا توسط یگان‌های ویژه ارتش عثمانی به قتل رسیدند. این موضوع اما تنها بخشی از تاریخ نیست و به سیاست امروز گره خورده است. گروه‌های سیاسی و لابی ارامنه در ایالات متحده و کشورهای دیگر سخت در تلاشند پارلمان‌های دنیا قتل عام ارامنه را به رسمیت بشناسند. فارغ از اینکه این استراتژی در درازمدت به سود ارامنه و جمهوری ارمنستان است یا خیر، موضوع ابعاد سیاسی گسترده‌ای پیدا کرده است، مساله پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا به آن مشروط شده و طرح آن در کنگره ایالات متحده روابط امریکا و ترکیه را تیره کرده است. پیگیری ستم‌های تاریخی و خواست جبران آنها می‌تواند خود به گفتمان‌های ناسیونالیستی و کینه‌توزانه در سوی مظلوم دامن بزند. نگاه تانر آکچام از این نظر شایسته توجه است که در عین حال که بر مسوولیت تاریخی ترکیه تکیه می‌کند و از دولت این کشور می‌خواهد که اذعان کند جنایتی اتفاق افتاده و رسماً از ارامنه عذرخواهی کند، اما بر گفت‌وگوی بین دو کشور، دوستی و «بی‌معنا ساختن مرزها» تکیه می‌کند. او در بخشی از سخنرانی دوم تیر خود در کلوب ارامنه چنین گفت: «فکر می‌کنم به رسمیت شناختن نسل‌کشی ارامنه مسوولیت اخلاقی نسل جدید ترکیه است؛ نسلی که خود مرتکب نسل‌کشی نشده و گناه این جنایت را بر دوش نمی‌کشد. نسلی که از آنچه در تاریخ روی داده بی‌اطلاع است. و این تقصیر آنها نیست. اما آنها دارند به تدریج متوجه واقعیت می‌شوند. در ترکیه تغییری روی می‌دهد. طی یک دهه گذشته بسیاری از روشنفکران راجع به نسل‌کشی ارامنه صحبت کرده‌اند. در برنامه‌های تلویزیونی و مباحثه‌های جمعی درباره نسل‌کشی صحبت شده است. ما می‌توانیم درباره نسل‌کشی مقاله بنویسیم و در مطبوعات ترکیه چاپ کنیم. سال گذشته گروهی از روشنفکران ترک یک کمپین عذرخواهی به راه انداختند و ۳۰ هزار تن از ترک‌ها در یک سایت رسمی از مردم ارمنی به خاطر نسل‌کشی عذرخواهی کردند. حتماً شنیده‌اید که بعد از ترور هراند دینک روزنامه‌نگار ارمنی استانبول، صدها هزار تن از مردم ترک به خیابان‌ها آمدند و فریاد برآوردند «ما همه ارمنی هستیم»، «ما همه هراند دینک هستیم». همین امسال در استانبول روشنفکران ترک علناً سالروز قتل عام ارامنه را گرامی داشتند و سه هزار نفر در این مراسم شرکت کردند. البته نمی‌خواهم شما را متقاعد کنم که در ترکیه همه چیز رو به راه است و هیچ مشکلی در میان نیست. نمی‌خواهم امید واهی به شما بدهم. دلایل زیادی وجود دارد که همچنان بدبین باشیم. فقط می‌خواهم بگویم چیزی شروع به تغییر کرده است؛ خیلی آرام و بطئی. اما هنوز در ابتدای راهیم و فرسنگ‌ها راه پیش رو داریم. نسل من می‌داند که به رسمیت شناختن قتل عام ارامنه واپسین نقطه عطف مهم در مسیر استقرار دموکراسی در ترکیه خواهد بود. ترک‌ها باید نسل‌کشی را به رسمیت بشناسند چون بدون رویکرد شرافتمندانه به جنایات گذشته، بدون عدالت، نمی‌توانیم در ترکیه، دموکراسی واقعی داشته باشیم.» وجه تمایز نگاه تانر آکچام با نگاه ناسیونالیستی را می‌توان چنین خلاصه کرد: تعریف شناسایی نسل‌کشی ارامنه به عنوان یک مساله اخلاقی و پیوند دادن آن با مبارزه برای دموکراسی در ترکیه، تلقی محکومیت نسل‌کشی به عنوان یک مساله حقوق بشری و نه در قالب ادعاهای ارضی، دعوت به گفت‌وگو به جای جنگ و تکیه بر مشترکات تاریخی و فرهنگی مثبت دو ملت. در همین راستا حمایت از گشایش مرز ارمنستان و ترکیه و پروتکل‌های امضا شده بین دو کشور در این زمینه. این نکته‌ها شاید از دید خواننده ایرانی تازگی چندانی نداشته باشد، اما در مقایسه با دیدگاه‌های ناسیونالیستی رایج، اعم از ارمنی و ترکی، که بر کین‌توزی، مخالفت با گفت‌وگوی مستقیم دو کشور و دعاوی ارضی استوارند، از اهمیت برخوردارند. باید از کمیته برگزاری سالگرد نسل‌کشی ارامنه متشکر باشیم که با دعوت از تانر آکچام و ترجمه کتاب او، فرصت نگاه کردن به مساله را از منظر متفاوتی برای ما فراهم آورد.

خیانت مادرجون

ادامه از صفحه اول

این بیچاره حذف شده و اشتباهی این اومده جاش.» گفتم: «متوجه نشدم. بیطرف هم چیزی نگفت.» گفت: «ای آقا اشکال از همین آدمای نجیبه که دندون رو جیگر میذارن و شما...» گفتم: «حالا انجمن رو بسته‌ن؟» گفت: «نه آقا. این که دکتر حبیب‌اللهی و مادرجون طراحی کرده بودن خنثی شد.» گفتم: «مادرجون؟» گفت: «شرمنده، سیاست بی‌رحمه. اونا واسه منافع خودشون هر کاری می‌کنن.» گفتم: «مثلاً چه کاری؟» گفت: «آقا فامیلی سر جاش ولی اینارو از دور و برتون دور کنین.» گفتم: «واسه چی؟» گفت: «اینا به تندروای شهریار کرج خط میدن.» گفتم: «مادرجون و دکتر حبیب‌اللهی؟ آقای سیاوشان انگار فراموش کردین مادرجون ۸۰ سالشه و دکتر حبیب‌اللهی پیرپسر و دامپزشکه.» گفت: «الامان اتفاقاً همه آتیشا از گور اینا بلند میشه. مادرجون که تموم شکست‌های زندگیشو می‌خواد با سیاست تلافی کنه. دکتر حبیب‌اللهی هم فکر می‌کنه دنیا مقصره که بهش زن ندادن.» گفتم: «اقازشته این حرفا.» گفت: «زشت اونه که از تریبون شرق تندروا رو علیه انجمن ما تحریک کنین.» گفتم: «ما تحریک کردیم؟» گفت: «نه، اونا از شما سوءاستفاده کردن.» گفتم: «حالا که به خیر گذشته. چشم مراقبت می‌کنم، دیگه از این اتفاقا نیفته.» گفت: «خسارت انجمن‌رو کی میده؟» گفتم: «مگه چی شده؟» گفت: «تابلو انجمن رو شکستن، سماور رو چپه کردن، یه صندلی هم شکستن.» گفتم: «بالاخره کسی که وارد سیاست میشه، هزینه میده.» گفت: «چرا هر چی هزینه‌س ما باید بدیم.» گفتم: «بالاخره...» و خواستم یک هندوانه درشت بگذارم زیر بغلش تا مکالمه را تمام کند، گفتم: «وضعیت روشنفکرا همیشه سخت بوده.» درست حدس زده بودم. به خودش گرفت و گفت: «نهادینه کردن دموکراسی هزینه داره.» من خیلی آدم احمقی هستم. وقتی دارم یک گفت‌وگو را به سمت و سویی می‌برم که قال قضیه کنده شود، یکدفعه یک چیزی از دهانم می‌پرد که همه چیز به باد می‌رود. گفتم: «راستی شما آقا ابراهیم‌رو می‌شناسین؟» گفت: «رادت داریم. همون که توی سوپر